

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه هشتم - یکشنبه ۹۵/۷/۴

نقد و بررسی کلام شهید صدر علیه السلام

حقیقت آن است که اصل کلام ایشان صحیح است و اساساً این مطالب بر اساس ترتب درست می‌شود. ولی با این حال اگر کسی مبنایی مانند مبنای مرحوم آخوند و مرحوم عراقی را انتخاب کند، می‌تواند ما نحن فیه را از تعارض خارج کند. آنها قائل هستند که هر جا احراز کردیم ملاک وجود دارد دیگر تعارضی نیست و فرض این است که در مثل صلوات و ازاله، آقایان این مطلب را احراز می‌کنند، حال یا با اطلاق هیأت یا اطلاق ماده یا جهت دیگر احراز می‌کنند که ملاک وجود دارد و وقتی ملاک وجود داشت دیگر اینجا تعارضی در بین نیست، بلکه تراحم محقق است و از آنجا که یا ترتب و یا ترتب من الجانین را محال می‌دانند، می‌گویند اگر یکی از آن دو تکلیف اهم باشد اهم فعلی است؛ مثلاً در تراحم ازاله و نماز، صلوات فعلی می‌شود و اگر کسی عصیان کرد و نماز نخواند امثال آخوند علیه السلام که منکر ترتب هستند هیچ‌گاه معتقد نمی‌شوند دو امر زنده می‌شود، و وقتی دو امر زنده نشد یعنی همان یک امر قبلی که عصیان شده است فعلیت داشته است و امر دیگر هم از اول ساقط بود و صرف امر به اهم در سقوط امر مهم کافی است، نه امثالش. مرحوم نائینی و قائلین به ترتب می‌فرمایند امثال امر اهم موجب سقوط امر مهم است، اما مرحوم آخوند معتقد است صرف امر به اهم موجب سقوط امر به مهم است، لذا از اول معتقد است دو ملاک موجود است و هر دو نمی‌تواند فعلی شود و عند عصیان اهم نیز دو امر فعلی نمی‌شود و فقط اهم فعلی است و اگر مهم به جای اهم اتیان شد صحتش به واسطه‌ی ملاک است نه امر.

بنابراین تعارض بنابر آن مبناست که بگوییم با عصیان اهم، دو امر فعلی می‌شود. ولی آخوند علیه السلام می‌گوید با عصیان اهم دو امر فعلی نمی‌شود. همچنین کسی که منکر ترتب من الجانین است همین کلام را می‌گوید؛ یعنی معتقد است که دو امر فعلی نمی‌توانیم داشته باشیم و بر فرض عصیان یکی، تنها همان امری

که فعلی است عصیان شده و امر دیگر هم اصلاً نیست.

پس اگر اشکالی وارد باشد بر مبانی قبلی آقایان منکرین ترتب است که چگونه بدون قبول ترتب و یا عدم قبول ترتب من الجانین، کشف ملاک می‌کنید؟ چگونه اهم را تشخیص می‌دهید و می‌گویید آن فعلی است؟

بحث و بررسی در این باره در مبحث ترتب به تفصیل صورت گرفت و واقعاً بدون قبول ترتب و حتی ترتب من الجانین، نمی‌شود کشف ملاک کرد و همان‌گونه که در مبحث ترتب بررسی شد، اینکه گفته‌اند از اطلاق هیأت و اطلاق ماده و امثال این‌ها کشف ملاک می‌کنیم، سخن ناتمامی است.

بلی، به ندرت مواردی پیدا می‌شود که با علم خارجی می‌دانیم ملاک در هر دو فرد موجود است و تراحم وجود دارد، که امری استثنایی است ولی غیر از آن، در بقیه‌ی موارد جز از طریق قبول ترتب و حتی ترتب من الجانین، نمی‌توانیم کشف ملاک و تعیین وظیفه که اهم و مهم کدام است، کنیم.

عوامل پیدایش تعارض و تنافی در روایات

با اتمام بحث از تعریف تعارض و تراحم، می‌توانیم وارد صلب بحث تعارض شویم. اما مناسب است مقدمه‌ای را با عنوان عوامل پیدایش تعارض و تنافی در روایات بررسی کنیم.

همان‌گونه که در ابتدای بحث تعارض تصریح شد، مقصود از تعارض و تنافی ادله در بحث ما، تنافی اخبار است. تعارض‌های دیگر هر چند ممکن است وجود داشته باشد اما اینجا مراد نیست. فرضاً ممکن است تعارضی در قرائات متعدده‌ی قرآن کریم حاصل شود، قرائتی افاده معنایی می‌کند و قرائت دیگری افاده‌ی معنای دیگری می‌کند که با همدیگر نمی‌تواند جمع شود و می‌دانیم که باید یکی از این دو مطابق واقع باشد، اما آن تعارض اینجا مورد بحث نیست. وظیفه در آن مباحث رجوع به قواعد کلی است؛ مثلاً اگر مفاد دو قرائت با همدیگر اقل و اکثر بودند، باید قدر متیقن را اخذ کرد. اگر طوری باشد که علم اجمالی به تکلیف باشد باید احتیاط کرد. آری، ممکن است تعارض در قرائات به نوعی به تعارض در اخبار بازگردد.

فرضاً از امام علیه السلام نقل شده است که فلان آیه را چنین بخوانید و روایت دیگری بیان می‌کند آیه را به شکل دیگری بخوانید، اگر چنین دو روایتی داشته باشیم بازگشتش به تعارض خبرین می‌شود؛ چون مفادشان با یکدیگر سازگاری ندارد. یا اینکه به نوعی به تهافت در خبر واحد باز می‌گردد، نظیر اینکه روایاتی می‌فرماید: «أقرؤوا كما يقرء الناس»؛ بخوانید همان‌گونه که مردم می‌خوانند. اگر این روایت معنایش این باشد که این قرائت‌ها ولو مختلف هستند حجت هم هستند، وقتی می‌بینیم که مردم دو گونه خوانده‌اند، مثلاً بعضی‌ها «يَطْهَرْنَ» خوانده‌اند و بعضی‌ها «يَطْهَرْنَ» خوانده‌اند، بر فرض اینکه این روایات اطلاق داشته باشد

یعنی همه‌ی این قرائت‌ها حتی در مقام استنباط حجت باشد، لذا این مسأله پیش می‌آید که به کدام قرائت می‌توان تمسک کرد؟ بنابراین نوعی تهافت درونی برای این روایت که «اقروا کما یقرؤ الناس» ایجاد می‌شود. البته باز هم تعارض اصطلاحی نیست بلکه یک روایت است که تهافت درونی دارد، در اینجا تعارض به این معانی هیچ‌کدام مراد ما نیست و فقط تعارض در اخبار مراد است.

به هر حال یقین داریم تعارض در قرآن کریم نیست و اگر احیاناً تهافتی احساس شود ناشی از قرائت‌های مختلف است که معلوم نیست کدام‌یک مطابق واقع است و قرآن کریم به شکل متهاافت نازل نشده است، همچنین در مورد اخبار هم این‌گونه است؛ یعنی می‌دانیم که معصومین علیهم‌السلام وقتی بدون محذور در مقام بیان احکام دین می‌باشند، هرگز در کلام آنان تهافت نمی‌تواند باشد؛ چون در مقام بیان احکام، کسی شک ندارد که ائمه علیهم‌السلام معصوم هستند. ممکن است کسی قائل شود که در غیر مقام بیان احکام، فرضاً عصمت وجود ندارد ولی در مقام بیان احکام فکر نمی‌کنم کسی تشکیک کند. همچنین می‌دانیم که ائمه علیهم‌السلام نور واحد هستند، کلام هر کدامشان کلام دیگری است، کلام آخرشان کلام اولشان است و کلام اولشان کلام آخرشان است و فرقی نمی‌کند. پس چگونه می‌شود که در اخبار، تعارض و تنافی واقع می‌شود و حتی در خود روایات پذیرفته شده که اختلافی در اخبار وجود دارد.

ادله‌ی متفاوتی را می‌توان برای این مطلب بیان کرد و باید گفت این مسأله بحث مفصلی را می‌طلبد، ولی علی‌الاجمال به برخی عوامل آن اشاره می‌کنیم.

۱. ضایع شدن قرائن

یکی از عوامل مهم تعارض در اخبار این است که بسیاری از قرائنی که هنگام القاء احادیث، موجود بوده است به دست ما نرسیده است و این عامل دو جهت دارد:

الف) عدم نقل قرائن ارتکازیه‌ی واضحه

جهتی که شاید مهم‌تر و شایع‌تر باشد این است که هنگام سخن گفتن، هر متکلمی ممکن است بر قرائن مرتکزه‌ی بسیار واضحه در آن فضا اعتماد کند که آن قرائن، هم برای مخاطب معلوم است و هم برای متکلم معلوم است و اصلاً توجه خاصی را نمی‌طلبد. در نتیجه به واسطه‌ی شدت وضوح این قرائن، هنگام نقل، آن قرائن ذکر نمی‌شود. مخاطبی که آن کلام را شنیده است عین کلام را اصلاً بدون توجه به آن قرائن نقل می‌کند ولی به مرور وقتی این روایت توسط یکی دو نفر نقل می‌شود چه بسا آن فضا کاملاً

عوض شود و آن ارتکازات تغییر پیدا کند و در نتیجه سامع جدید و نسل‌های بعد و بعدتر چیز دیگری می‌فهمد. پس یکی از مهم‌ترین عوامل، عدم تذکر بعضی از قرائن ارتکازیه‌ی واضحه است که اصلاً نیازی به توجه نداشته است و طوری نبوده که توجه مخاطب را به خودش جلب کند. لهذا نقلی که صورت گرفته است بدون توجه به این قرائن بوده است و برای نسل‌های بعدی مشکل آفرین شده است و چه بسا آنها مفهوم واقعی کلام را درک نکنند.

ب) عدم توجه مخاطب به لزوم نقل قرائن

جهت دیگر زائل شدن و نرسیدن قرائن، این است که مخاطب توجه نکرده است. هرچند قرینه ارتکازی نبوده است ولی تخیل کرده است که این قرینه را همه می‌فهمند و نیازی به نقل آن نیست، در حالی که این چنین نبوده، لذا قرینه را نقل نکرده است. یا اینکه قرائنی را که نقل کرده به گونه‌ای بوده است که او تصور کرده و برای او قرینیت داشته ولی برای دیگران قرینیت نداشته است.

این مسأله مخصوصاً در جاهایی که اخبار تقطیع شده است به دلایل مختلف، زیاد اتفاق افتاده است. حتی در نقل متأخرین و حتی در مثل وسائل الشیعه، لذا اگر بخواهیم همه جا به مقداری که وسائل الشیعه ذکر کرده است اکتفا کنیم چه بسا معنای روایت را درست نفهمیم.

به عنوان مثال روایتی معروف است^۱ که کسی خدمت امام علیه السلام سؤال کرد آیا این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» درست است یا خیر؟ حضرت فرمودند: بله. او تعجب کرد؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ نهی از تفرق و اختلاف کرده است ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است که «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ»، لذا سؤال کرد آیا چنین است؟! حضرت فرمودند: اشتباه نکن! من می‌گویم این الفاظ را حضرت ذکر فرمودند، اما معنایش آن چیزی نیست که تو فکر می‌کنی! این اختلاف به معنای آمد و شد است، مانند اختلاف لیل و نهار که به معنای آمد و شد لیل و نهار است و این روایت به این معناست که

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰، ح ۱۰ (۳۳۴۲۵):

و [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ] فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ وَ فِي الْعِلَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنْ قَوْمًا يَرُودُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ فَقَالَ صَدَقُوا فَقُلْتُ إِنْ كَانَ اِخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً فَاجْتِمَاعُهُمْ عَذَابٌ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ وَ ذَهَبُوا إِنْمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ - فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله - فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ إِنْمَا أَرَادَ اِخْتِلَافُهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا اِخْتِلَافًا فِي دِينِ اللَّهِ إِنْمَا الدِّينُ وَاحِدٌ إِنْمَا الدِّينُ وَاحِدٌ.

۲. آل عمران / ۱۰۳.

رفت و آمد مردم برای تحصیل علم، رحمت است، نظیر آیه‌ی نفر. بنابراین روایت در زمینه‌ای صادر شده بود که مربوط به آمد و شد افراد برای تحصیل علم بوده است ولی آن شخص، طور دیگری معنا کرده بود.

یا روایت معروف دیگری است که شیخ رحمته الله در مکاسب و در بحث بیع ذکر کرده است که حضرت فرمودند: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»؛ تو و مالت برای پدرت هستی. بحث بر سر این بود که آیا فرد حقی نسبت به مال فرزندش دارد یا ندارد، کسی خواسته بود به این روایت که «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ» تمسک کند، حضرت فرمودند این روایت دلالت ندارد و مربوط به جای خاصی است. شما صدر و ذیل و قرائن حافه به آن را ذکر نکردید و تنها این عبارت را با تقطیع ذکر کردید. این روایت مربوط به جایی است که شخصی ابتدا آمد سؤال کرد^۱ که: «مَا يَجِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالٍ وَلَدِهِ»؛ از مال ولد چقدر برای پدر حلال است؟ حضرت فرمودند: «قُوَّتُهُ بَعِيرٍ سَرَفٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ»؛ قوتش به اندازه‌ای که مضطر است بدون اسراف. سپس این شخص گفت: «فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلرَّجُلِ الَّذِي آتَاهُ فَقَدَّمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»؛ پیغمبر فرمودند تو و مالت برای پدرت هستید. حضرت فرمودند که این کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مربوط به پسری بوده که مادرش از دنیا رفته و ارثی به او رسیده بود. پدرش این ارث را مصرف کرده بود، این پسر نزد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد که آقا، پدر من ظلم به من کرده است و ارث مادر من را به من نمی‌دهد، حضرت از پدر پرسیدند که چه کردی؟ خدمت حضرت عرض کرد که مادرش از دنیا رفت و ارثی داشت، من این پول را صرف این بچه و خودم کردم. حال در این فرض، اگر پدر از اول پولی نداشته و این مال را طبق مصلحت بچه خرج کرده است، هر چند پول مال بچه بوده و صغیر بوده است اما چون پدر ولایت داشته، به مقداری که صرف او کرده عیبی ندارد. اگر خود پدر مال نداشته و به اندازه‌ی نیاز و رفع نیازش صرف کرده است، چون مال بچه‌اش بوده و بر بچه واجب بوده که تأمین پدر کند ولی چون صغیر بوده او از مال بچه صرف خودش کرده است، آن‌هم عیبی ندارد. فرضاً قدری زیاده‌روی کرده و حالا مفلس است و چیزی ندارد، حضرت می‌فرمایند آیا رسول خدا باید پدر را به خاطر پسر زندانی می‌کردند؟! «أَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْبِسُ الْأَبَ لِلابْنِ»؛ و مخصوصاً با توجه به

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۶۵، ح ۸ (۲۲۴۸۶):

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَجِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالٍ وَلَدِهِ قَالَ قُوَّتُهُ بَعِيرٍ سَرَفٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلرَّجُلِ الَّذِي آتَاهُ فَقَدَّمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ فَقَالَ إِنَّمَا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبِي وَ قَدْ ظَلَمْتَنِي مِيرَانِي مِنْ أُمِّي فَأَخْبَرَهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْءٌ أَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْبِسُ الْأَبَ لِلابْنِ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ...

اینکه در روایت می‌فرماید در حال حاضر پدر چیزی ندارد.

با این خصوصیات و این قرائن معلوم می‌شود که پدر حقی ندارد در مال فرزندش تصرف کند مگر به همان اندازه‌ای که حضرت فرمودند؛ یعنی نداشته باشد و مجبور باشد برای قوتش و ادامه‌ی زندگانی از مال فرزندش مصرف کند، اما آن شخص ابتدا و انتهای روایت و قرائن حافه را ذکر نکرده بود و می‌خواست به فراز «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ» تمسک کند.

و نظیر این نمونه‌ها موجود است. پس اولین دلیلی که برای تعارض اخبار اتفاق می‌افتد از بین رفتن قرائن است به دو جهتی که ذکر کردیم.

۲. تقیه

عامل دیگر مسأله‌ی تقیه است. مسأله‌ی تقیه در این زمینه نقش بسیاری داشته است و شاید بتوانیم بگوییم بخش بسیار مهمی از تعارضات، ناشی از این عامل بوده است. بعضی فکر می‌کنند که تقیه همیشه این‌گونه بوده است که ائمه علیهم‌السلام موافق عامه حرف بزنند، ولی این چنین نیست. اینکه ائمه علیهم‌السلام گاهی در تقیه موافق عامه حرف زده‌اند قطعی است و خیلی از موارد هم این چنین است، اما گاهی کلامی از ائمه علیهم‌السلام صادر می‌شده است که موافق عامه نبوده اما تقیه بوده است. در یکی از روایات، یکی از روات خدمت امام علیه‌السلام می‌آید و می‌گوید آقا هیچ چیزی من را بیشتر از این اذیت نمی‌کند که ظهر می‌روم در مسجد النبى صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌بینم که شیعیان یکی اول وقت نماز می‌خواند، یکی صبر می‌کند مثلاً قدمین بشود، دیگری صبر می‌کند بیشتر شود و همه نیز ادعا می‌کنند شیعه هستند، این چه نماز خواندنی است؟! چرا وحدت ندارند؟! چرا در یک وقت نماز نمی‌خوانند؟! حضرت فرمودند: «أَنَا فَعَلْتُ!»؛ من این کار را کردم، چون اگر همه‌ی شما شیعیان جمع می‌شدید و در یک وقت نماز می‌خواندید «تعرفون و تؤخذون»؛ دشمنان شما را شناسایی و دستگیر می‌کردند. من این کار را کردم که بگویند این‌ها خودشان هم نمی‌دانند چه کاری می‌کنند، تا شناخته نشوید و دستگیر نشوید. بنابراین ممکن است بعضی از این صور اصلاً موافق عامه هم نبوده ولی همین که شیعه همگی یک جا جمع نشدند کافی است.

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۵:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام قَالَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ وَقَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ جَمَعْتُكُمْ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ وَسُئِلَ عَنِ اخْتِلَافِ أَصْحَابِنَا فَقَالَ علیه‌السلام أَنَا فَعَلْتُ ذَلِكَ بِكُمْ لَوْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ لَأَخَذَ بِرِقَابِكُمْ.

حتى گاهی برخی از روایات را جرح می‌کردند مثل زراره. امام به پسر زراره گفتند: «إِنِّي إِنَّمَا أُعِيْبُكَ دِفَاعًا مِّنِّي عَنكَ!»؛ به خاطر دفاع از او این کار را انجام می‌دهم زیرا اگر دشمنان بفهمند کسی با ما رابطه دارد و به ما نزدیک است و ما اعتماد به او می‌کنیم، او را می‌گیرند و مشکلاتی برایش ایجاد می‌کنند و کار من نسبت به زراره نظیر کاری است که عبد صالح نسبت به آن کشتی کرد و آن را سوراخ کرد تا آن ملکی که ﴿وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا﴾ آن را نگیرد، و ما در زراره که کشتی علم و تقوا است عیب ایجاد کردیم تا آن

۱. رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، النص، ص ۱۳۸:

حَدَّثَنِي حَمْدُ بْنُ نُسَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عَبِيدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ. وَ مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلِيهِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ ابْنَيْ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَفْرَأَ مِنِّي عَلَى وَالِدِكَ السَّلَامَ، وَ قُلْ لَهُ إِنِّي إِنَّمَا أُعِيْبُكَ دِفَاعًا مِّنِّي عَنكَ، فَإِنَّ النَّاسَ وَ الْعَدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبَهُ وَ حَمَدْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِي مَنْ نُجِبُهُ وَ نُقَرِّبُهُ، وَ يَرْمُونَهُ لِمَحَبَّتِنَا لَهُ وَ قُرْبِهِ وَ دُنُوِّهِ مِنَّا، وَ يَرُونَ إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَ قَتْلَهُ، وَ يَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عَيْنَاهُ نَحْنُ وَ إِن نَحْمَدَ أَمْرَهُ، فَإِنَّمَا أُعِيْبُكَ لِأَنَّكَ رَجُلٌ اشْتَهَرَتْ بِنَا وَ لِمَيْلِكَ إِلَيْنَا، وَ أَنْتَ فِي ذَلِكَ مَذْمُومٌ عِنْدَ النَّاسِ غَيْرُ مَحْمُودٍ لِأَنَّكَ لَنَا وَ بِمَيْلِكَ إِلَيْنَا، فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعِيْبُكَ لِیَحْمَدُوا أَمْرَكَ فِي الدِّينِ بِعِيْبِكَ وَ تَقْصِيكَ، وَ يَكُونَ بِذَلِكَ مِنَّا دَفْعٌ شَرِّهِمْ عَنكَ، يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أُعِيْبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَضْبًا، هَذَا التَّنْزِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ صَالِحَةً، لَا وَ اللَّهِ مَا عَابَهَا إِلَّا لِكَيْ تَسَلَّمَ مِنَ الْمَلِكِ وَ لَا تَعْطَبَ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ كَانَتْ صَالِحَةً لَيْسَ لِلْعَيْبِ مِنْهَا مَسَاحٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَافْهَمِ الْمَثَلَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَإِنَّكَ وَ اللَّهُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَ أَحَبُّ أَصْحَابِ أَبِي ﷺ حَيًّا وَ مَيِّتًا، فَإِنَّكَ أَفْضَلُ سَفِينٍ ذَلِكَ الْبَحْرُ الْقَمَامُ الزَّآخِرِ، وَ أَنْ مِنْ وَرَائِكَ مَلِكًا ظَلُومًا غَضُوبًا يَرْقُبُ غُيُوبَ كُلِّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ تَرُدُّ مِنْ بَحْرِ الْهُدَى لِيَأْخُذَهَا غَضْبًا ثُمَّ يَعْصِيهَا وَ أَهْلِهَا، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ حَيًّا وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ عَلَيْكَ مَيِّتًا، وَ لَقَدْ آدَى إِلَيَّ ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ رِسَالَتَكَ، حَاطَهُمَا اللَّهُ وَ كَلَّاهُمَا وَ رَعَاهُمَا وَ حَفِظَهُمَا بِصَلْحٍ أُبِيَهُمَا كَمَا حَفِظَ الْعُلَمَاءُ، فَلَا يَضِيقَنَّ صَدْرَكَ مِنَ الَّذِي أَمَرَكَ أَبِي ﷺ وَ أَمَرْتَكِ بِهِ، وَ أَنْتَا أَبُو بَصِيرٍ بِخِلَافِ الَّذِي أَمَرْتَاكَ بِهِ، فَلَا وَ اللَّهِ مَا أَمَرْتَاكَ وَ لَا أَمَرْنَا إِلَّا بِأَمْرٍ وَسَعْنَا وَ وَسَعْتُمْ الْآخِذُ بِهِ، وَ لِكُلِّ ذَلِكَ عِنْدَنَا تَصَارِيفٌ وَ مَعَانٍ تُوَافِقُ الْحَقَّ، وَ لَوْ أَدْنُ لَنَا لَعَلَّمْتُمْ أَنْ الْحَقَّ فِي الَّذِي أَمَرْتَاكُمْ بِهِ، فَارْتَدُّوا إِلَيْنَا الْأَمْرَ وَ سَلَّمُوا لَنَا وَ اصْبِرُوا لِأَحْكَامِنَا وَ ارْضَوْا بِهَا، وَ الَّذِي فَرَّقَ بَيْنَكُمْ فَهُوَ رَاعِيكُمْ الَّذِي اسْتَرَعَاهُ اللَّهُ خَلْقَهُ، وَ هُوَ أَعْرَفٌ بِمُصْلِحَتِهِ عِنَّمِهِ فِي فَسَادِ أَمْرِنَا، فَإِنْ شَاءَ فَارْتَدُّوا بَيْنَهُمَا لِنَسَلَمَ ثُمَّ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا لِنَأْمَنَ مِنْ فَسَادِهَا وَ خَوْفِ عَدُوِّهَا فِي آثَارِ مَا يَأْذَنُ اللَّهُ، وَ يَأْتِيهَا بِالْأَمْنِ مِنْ مَائِمَةٍ وَ الْفَرَجِ مِنْ عِنْدِهِ، عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ وَ الرِّدِّ إِلَيْنَا وَ انْتِظَارِ أَمْرِنَا وَ أَمْرِكُمْ وَ فَرَجِنَا وَ فَرَجِكُمْ، وَ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا وَ تَكَلَّمَ مُتَكَلِّمُنَا ثُمَّ اسْتَأْنَفَ بِكُمْ تَعْلِيمَ الْقُرْآنِ وَ شَرَائِعَ الدِّينِ وَ الْأَحْكَامِ وَ الْفَرَائِضِ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ لِأَنَّكَ أَهْلُ الْبَصَائِرِ فِيكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِنْكَارًا شَدِيدًا، ثُمَّ لَمْ تَسْتَقِيمُوا عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ طَرِيقِهِ إِلَّا مِنْ تَحْتِ حَدِّ السَّيْفِ فَوْقَ رِقَابِكُمْ، إِنَّ النَّاسَ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ اللَّهُ بِهِ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَغَيَّرُوا وَ بَدَّلُوا وَ حَرَّفُوا وَ زَادُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَ نَقَصُوا مِنْهُ، فَمَا مِنْ شَيْءٍ عَلَيْهِ النَّاسُ الْيَوْمَ إِلَّا وَ هُوَ مُنْحَرِفٌ عَمَّا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَاجِبٌ رَحِمَكَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ تُدْعَى إِلَى حَيْثُ تُدْعَى، حَتَّى يَأْتِيَ مَنْ يَسْتَأْنِفُ بِكُمْ دِينَ اللَّهِ اسْتِنَافًا، وَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ السَّتَّةِ وَ الْأَرْبَعِينَ، وَ عَلَيْكَ بِالْحَجِّ أَنْ تَهَلَّ بِالْإِهْلَالِ وَ تَتَوَى الْفُسْحَ إِذَا قَدِمْتَ مَكَّةَ وَ طُفْتَ وَ سَعَيْتَ فَسَخْتُ مَا أَهْلَلْتُ بِهِ وَ قَلْبْتَ الْحَجَّ عُمْرَةً أَهْلَلْتُ إِلَى يَوْمِ التَّرْوِيَةِ ثُمَّ اسْتَأْنَفَ الْإِهْلَالَ بِالْحَجِّ مُفْرَدًا إِلَى مِيْنَى وَ تَشْهَدُ الْمَنَافِعَ بِعَرَفَاتٍ وَ الْمُزْدَلِفَةَ، فَكَذَلِكَ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ هَكَذَا أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا: أَنْ يَفْسُخُوا مَا أَهْلَلُوا بِهِ وَ يَقْبِلُوا الْحَجَّ عُمْرَةً، وَ إِنَّمَا أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِحْرَامِهِ لِلْسَّوْقِ الَّذِي سَأَقَ مَعَهُ، فَإِنَّ السَّائِقَ قَارِنٌ وَ الْقَارِنُ لَا يُجِلُّ حَتَّى يَبْلُغَ هَدْيَهُ مَجْلَهُ، وَ مَجْلَهُ الْمُنْحَرِبُ مَبْنَى، فَإِذَا بَلَغَ أَحَلَّ، فَهَذَا الَّذِي أَمَرْتَاكَ بِهِ حَجُّ الْمُتَمَتِّعِ فَارْتَدُّوا ذَلِكَ وَ لَا يَضِيقَنَّ صَدْرَكَ، وَ الَّذِي آتَاكَ بِهِ أَبُو بَصِيرٍ مِنْ صَلَاةٍ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ، وَ الْإِهْلَالَ بِالتَّمَتُّعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَ مَا أَمَرْنَا بِهِ مِنْ أَنْ يَهَلَّ بِالتَّمَتُّعِ، فَلِذَلِكَ عِنْدَنَا مَعَانٍ وَ تَصَارِيفٌ كَذَلِكَ مَا يَسْعُنَا وَ يَسْعَعُكُمْ وَ لَا يُخَالِفُ شَيْءٌ مِنْهُ الْحَقَّ وَ لَا يُضَادُّهُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ملک او را نگیرد.

تقیه در این حد وسیع بود و شرایط خیلی سخت بوده است. مخالفین و مأمورهای عمومی و ویژه‌ی بنی‌امیه و بنی‌عباس، مخفی و آشکار کلمات ائمه علیهم‌السلام و اصحاب ائمه را کنترل می‌کردند، لذا وضعیت خیلی مشکل بوده است، حتی بعض اصحاب معروف ائمه علیهم‌السلام بعضی اوقات تشخیص نمی‌دادند کلام امام علیه‌السلام تقیه است. راوی می‌گوید^۱ من چیزی را نزد زراره نقل کردم، زراره گفت که من این حرف را باور ندارم و امام از روی تقیه این حرف را زدند. وقتی که با هم خدمت امام علیه‌السلام بودیم من گفتم این حرف را شما ابتداءً بیان فرمودید و معنا ندارد تقیه بوده باشد، ولی زراره می‌گوید تقیه است. حضرت کلامی گفتند و صریح نگفتند که تقیه گفتم، ولی معلوم است که تقیه گفته بودند و حتی مثل حمران بن اعین که برادر زراره است متوجه نشده بود که تقیه است، البته زراره با آن هوش و فراست و احاطه‌ی علمی که داشت متوجه شده بود که تقیه است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۳، ص ۲۸، ح ۹۶:

و [محمد بن الحسن بإسناده] عَنْهُ [الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ] عَنْ صَفْوَانَ بْنِ أَبِي بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه‌السلام إِذَا صَلَّوْا الْجُمُعَةَ فِي وَقْتِ فَصَلُّوْا مَعَهُمْ قَالَ زُرَّارَةُ قُلْتُ لَهُ هَذَا مَا لَا يَكُونُ اتِّقَاكَ عَدُوَّ اللَّهِ أَقْتَدِي بِهِ قَالَ حُمْرَانُ كَيْفَ اتَّقَانِي وَ أَنَا لَمْ أَسْأَلْهُ هُوَ الَّذِي ابْتَدَأَنِي وَقَالَ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه‌السلام إِذَا صَلَّوْا الْجُمُعَةَ فِي وَقْتِ فَصَلُّوْا مَعَهُمْ كَيْفَ يَكُونُ فِي هَذَا مِنْهُ تَقِيَّةٌ قَالَ قُلْتُ قَدْ اتَّقَاكَ وَ هَذَا مَا لَا يَجُوزُ حَتَّى قُضِيَ أَنَا اجْتَمَعْنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ حَدَّثْتُ هَذَا الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثْتَنِي بِهِ أَنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه‌السلام إِذَا صَلَّوْا الْجُمُعَةَ فِي وَقْتِ فَصَلُّوْا مَعَهُمْ فَقَالَ هَذَا لَا يَكُونُ عَدُوَّ اللَّهِ فَاسْقِ لَنَا أَنْ نَقْتَدِي بِهِ وَ لَا نُصَلِّيَ مَعَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه‌السلام إِذَا صَلَّوْا الْجُمُعَةَ فِي وَقْتِ فَصَلُّوْا مَعَهُمْ وَ لَا تَقُومَنَّ مِنْ مَقْعَدِكَ حَتَّى تُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ أُخْرَيْنِ قُلْتُ فَأَكُونُ قَدْ صَلَّيْتُ أَرْبَعًا لِنَفْسِي لَمْ أَقْتَدِ بِهِ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَسَكَتَ وَ سَكَتَ صَاحِبِي وَ رَضِينَا.